



Research Article The Circumstances of a Successful Act-Type Theory

Faraz Ghalbi¹

Received: 24/11/2022

Accepted: 09/02/2023



Abstract

According to traditional theories of the nature of propositions, propositions are primary vehicles of representations. An act-type theory of the nature of propositions holds that traditional theories cannot satisfactorily account for the representational character of propositions. We should therefore set aside the traditional theories. According to an act-type theory, when an agent predicates a property of an object, she represents the object as something that possesses that property. That is, the agent is the primary vehicle of the property of representation in virtue of the act of predication that she does. On this theory, propositions are types of tokens of the act of predication, inheriting the property of representation from those tokens. In this article, I introduce two main versions of the act-type theory: Soames's and Hanks's. I will then overview the main weaknesses and strengths of these two versions. Considering the flaws of both versions, I conclude that neither can qualify as a successful act-type theory. Moreover, given the strengths and weaknesses of the two versions, I show the conditions that an act-type theory must fulfil in order to qualify as successful.

Keywords

proposition, act-type theory, Scott Soames, Peter Hanks.

1. PhD of philosophy, School of Analytic Philosophy, Institute for Research in Fundamental Sciences, Tehran, Iran. farazghalbi@ipm.ir.

* Ghalbi, F. (2023). Circumstances of a Successful Act-Type Theory. *Naqd va Nazar*, 28(109), pp. 31-58. Doi: 10.22081/JPT.2023.65339.1992

● © Author (s). This is an open-access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution-Non Commercial 4.0 International License (<http://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/>) which permits copy and redistribute the material just in noncommercial usages, provided the original work is properly cited.

مقاله پژوهشی

بررسی شرایط یک نظریه موفق عمل - نوع

فراز قلبی^۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۱/۲۰

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۹/۰۳



چکیده

در نظریه‌های سنتی در باب سرشت گزاره‌ها، گزاره‌ها حامل‌های اولیه بازنمایی هستند. یک نظریه عمل - نوع در باب سرشت گزاره‌ها بر آن است که نظریه‌های سنتی نمی‌توانند به نحو رضایت‌بخشی بازنمایی گزاره‌ها را تبیین کنند؛ بنابراین ما باید نظریه‌های سنتی را کنار بگذاریم. مطابق با یک نظریه عمل - نوع، وقتی یک عامل یک ویژگی را بر یک شیء حمل می‌کند، آن شیء را به‌مثابه چیزی که واجد آن ویژگی است بازنمایی می‌کند. این یعنی آنکه عامل به واسطه عمل حملی که انجام می‌دهد حامل اصلی و اولیه ویژگی بازنمایی است. در این نظریه گزاره‌ها انواع نمونه‌های عمل حمل هستند و ویژگی بازنمایی را از این نمونه‌ها به ارث می‌برند. در این مقاله دو تقریر اصلی نظریه عمل - نوع معرفی شده است: تقریر سومز و تقریر هنکس. سپس مهم‌ترین نقاط قوت و ضعف هر تقریر بیان می‌شود. با عطف توجه به نقاط ضعف هر تقریر نتیجه گرفته می‌شود که هیچ‌یک از دو تقریر نمی‌تواند به‌عنوان یک نظریه موفق عمل - نوع محسوب شود؛ همچنین با عطف توجه به نقاط قوت و ضعف هر تقریر نشان داده می‌شود که یک نظریه عمل - نوع برای آنکه یک نظریه موفق محسوب شود باید چه شرایطی را برآورده کند.

کلیدواژه‌ها

گزاره، نظریه عمل - نوع، اسکات سومز، پیتز هنکس.

۱. دکترای فلسفه پژوهشکده فلسفه، پژوهشگاه دانش‌های بنیادی، تهران، ایران. farazghalbi@ipm.ir

* قلبی، فراز. (۱۴۰۲). بررسی شرایط یک نظریه موفق عمل - نوع. فصلنامه علمی پژوهشی نقد و نظر، ۲۸(۱۰۹)،

Doi:10.22081/JPT.2023.65339.1992

صص ۳۱-۵۸.



نظریه

بررسی شرایط یک نظریه موفق عمل - نوع

گزاره^۱ یک واژه فنی^۲ است که به هویتی اطلاق می‌شود که قرار است نقش‌های متنوعی را در نظریه‌های فلسفی ما ایفا کند. سه تا از مهم‌ترین نقش‌هایی که به صورت سنتی به گزاره‌ها نسبت داده می‌شود عبارت‌اند از:

۱. گزاره‌ها محتوای معناشناختی^۳ جملات خبری هستند. دو جمله «آن میز سفید است» و «That table is white» را در نظر بگیرید. ما شهودی داریم که مطابق با آن، این دو جمله هم‌معنا هستند. این شهود را با زبانی فنی این‌گونه بیان می‌کنیم که دو جمله یک محتوای معناشناختی را بیان می‌کنند. یک روش برای توضیح یکسان‌بودن محتوای معناشناختی این دو جمله استفاده از گزاره است: گزاره‌ها محتوای معناشناختی جملات خبری هستند. دو جمله بالا یک گزاره را بیان می‌کنند؛ بنابراین محتوای معناشناختی آنها یکسان است.

۲. گزاره‌ها محتوای باورها، امیدها، تصورها، حکم‌ها، اظهارهای ما و ... هستند؛^۴ برای مثال فرض کنید من باور دارم که آن میز سفید است؛ همچنین فرض کنید که دوست انگلیسی‌زبان من هم که روبه‌روی من نشسته است باور دارد که that table is white. ما شهودی داریم که مطابق با آن هر دوی ما باور یکسانی داریم. این شهود را با زبانی فنی این‌گونه بیان می‌کنیم که محتوای باورهای ما یکسان است. یک روش برای توضیح یکسان‌بودن محتوای باور من و محتوای باور دوست انگلیسی‌زبان من استفاده از گزاره است: گزاره‌ها محتوای باورهای ما هستند. محتوای باور من و محتوای باور دوست انگلیسی‌زبان من یک گزاره واحد است؛ بنابراین محتوای باور ما یکسان است.



1. proposition

2. technical term

3. semantic content

۴. من در ادامه بر باور تمرکز می‌کنم و باور را نماینده همه گرایش‌هایی (attitude) در نظر می‌گیرم که طبق ادعا محتوای گزاره‌ای دارند.

۳. گزاره‌ها حامل‌های اولیه^۱ صدق و کذب هستند. فرض کنید که جمله فارسی «آن میز سفید است» صادق است. در جواب این پرسش که چرا این جمله صادق است، یک جواب که به صورت سنتی توسط قائلان به گزاره‌ها داده می‌شود این است که این جمله صادق است؛ زیرا جمله مورد نظر گزاره‌ای را بیان می‌کند که آن گزاره صادق است. مطابق با این پاسخ آن جمله فارسی، حامل ثانویه^۲ صدق و گزاره‌ای که به واسطه آن جمله بیان می‌شود، حامل اولیه^۳ صدق است. یا فرض کنید که باور من مبنی بر اینکه آن میز سفید است یک باور صادق است. در جواب این پرسش که چرا باور من یک باور صادق است؟ یک جواب این است که باور من یک باور صادق است؛ زیرا این باور محتوایی دارد که یک گزاره است و آن گزاره صادق است. مطابق با این پاسخ باور من، حامل ثانویه^۴ صدق و گزاره‌ای که محتوای باور من است، حامل اولیه^۵ صدق است (وضعیت برای جملات کاذب و باورهای کاذب مشابه است).

۳۳



نظر

بررسی شرایط یک نظریه موفق عمل - نوع

این ادعا که گزاره‌ها حامل‌های اولیه^۱ صدق و کذب هستند به صورت معمول با ادعای دیگری همراه می‌شود و آن اینکه گزاره‌ها حامل‌های اولیه^۲ ویژگی بازنمایی^۳ نیز هستند. این گزاره که آن میز سفید است را در نظر بگیرید. مشاهده کردیم که این گزاره حامل اولیه^۴ صدق است. حال اگر پرسیده شود که چرا این گزاره خودش صادق است؟ یک جواب این است که گزاره مورد نظر آن میز را به مثابه چیزی که سفید است بازنمایی می‌کند و از آنجا که در جهان واقع آن میز سفید است، بنابراین گزاره مورد نظر آن میز را به نحو دقیق^۳ یا درستی^۴ بازنمایی می‌کند؛ بنابراین آن گزاره صادق است. به عبارت دیگر با تعهد به اینکه گزاره حامل اولیه^۵ ویژگی بازنمایی است، این حقیقت که گزاره حامل اولیه^۶ صدق و کذب است توضیح داده می‌شود.

1. primary bearers
2. the property of being representational
3. accurate
4. correct



اکنون یک نظریه را در باب سرشت^۱ گزاره‌ها در نظر بگیرید؛ یعنی نظریه‌ای را در نظر بگیرید که ادعایی خاص را دربارهٔ سرشت هویتی که قرار است نقش‌های بالا را در نظریه‌های فلسفی ما ایفا کند مطرح می‌کند. من از حالا به بعد نظریه‌هایی در باب سرشت گزاره‌ها را که ادعا می‌کنند گزاره‌ها حامل‌های اولیهٔ ویژگی بازنمایی هستند، نظریه‌های سنتی در باب سرشت گزاره‌ها می‌نامم. نظریه‌های سنتی در باب سرشت گزاره‌ها تنوع کمابیش زیادی دارند که از میان آنها می‌توان به این موارد اشاره کرد: نظریهٔ فرگه‌ای (Frege, 1892, 1918)، نظریهٔ راسلی متقدم (Russell, 1903)، نظریهٔ جهان ممکنی (Salmon, 1986a, Soames, 1985, 1987, 1989)، نظریه‌های نو راسلی (Richard, 1990؛ 1986b, 1989a, 1989b؛ Bealer, 1979, 1982, 1993, 1998) و نظریه‌های جبری (Zalta, 1983, 1988؛ Menzel, 1993). با آنکه این نظریه‌ها ادعاهای کاملاً متفاوتی را در باب سرشت گزاره‌ها مطرح می‌کنند، ولی همگی در تعهد به یک ادعا مشترک هستند و آن اینکه همگی متعهد به این هستند که یک گزاره حامل اولیهٔ ویژگی بازنمایی است؛ به زبانی دیگر همگی متعهد به این هستند که گزاره از پیش خود جهان را به شیوه‌ای خاص بازنمایی می‌کند.

در سه دههٔ اخیر (و به صورت ویژه با کارهای جفری کینگ^۲ از میانهٔ دههٔ نود میلادی به این سو) بسیاری از فیلسوفان قانع شده‌اند که نظریه‌های سنتی به نحو رضایت‌بخشی ویژگی بازنمایی گزاره‌ها را تبیین نمی‌کنند.^۳ بر اساس نظر این فیلسوفان گزاره نمی‌تواند از پیش خود و به صورت مستقل از عاملی^۴ که زبان را به کار می‌گیرد

1. nature

۲. نک: King, 1994, 1995, 1996, 2002, 2007.

۳. توجه داشته باشیم که پیش از این نیز هریک از این نظریه‌های سنتی از جنبه‌های مختلف مورد نقد و یا حتی انکار قرار گرفته‌اند؛ برای مثال راسل (Russell, 1905) نظریهٔ فرگه‌ای، پتر استراسون (Strawson, 1950) نظریهٔ راسلی و اسکات سومز (Soames, 1987) نظریهٔ جهان ممکنی را مورد نقد قرار می‌دهد و ... با این حال ادعایی که در اینجا مطرح شده این است که در سه دههٔ اخیر، گزاره‌ها از منظری ویژه مورد نقد قرار گرفته‌اند و آن اینکه اگر گزاره حامل اولیهٔ بازنمایی باشد، آن‌گاه تبیین رضایت‌بخشی برای این ویژگی گزاره در نظریه‌های سنتی یافت نمی‌شود. با تشکر از داور/داوران این مقاله برای تذکر این نکته.

4. agent

و می‌اندیشد جهان را به شیوه‌ای خاص بازنمایی کند، بلکه این عامل است که جهان را به نحوی خاص بازنمایی می‌کند. به عبارتی دیگر بازنمایی نمی‌تواند با گزاره شروع شود، بلکه باید با عامل شروع شود:^۱

ساختار [نظریه‌های سنتی، متعهدان به این نظریه‌ها را]^۲ از هر آنچه که سوژه‌ها انجام می‌دهند یا فکر می‌کنند یا می‌گویند تا از آن طریق بتوانند توضیح دهند که چرا گزاره‌ها شرایط صدق^۳ دارند باز می‌دارد. برای آنکه چیزی شرایط صدق داشته باشد، آن چیز باید بگوید که دنیا به نحوی خاص است و این طبیعی است که فکر کنیم تنها شیوه‌ای که یک چیز می‌تواند چنین رفتاری را از خود نشان دهد این است که ما آن چیز را به‌مثابه چیزی که می‌تواند چنین رفتاری را از خود نشان دهد اختیار کنیم. هیچ هویتی از پیش خود یک بازنمایی نیست (Hanks, 2015, p. 55).

اگر بپذیریم که بازنمایی نمی‌تواند با گزاره شروع شود، آن‌گاه نتیجه طبیعی این خواهد بود که باید نظریه‌ای در باب سرشت گزاره‌ها پیشنهاد دهیم که با این تعهد جدید سازگار باشد. در سه دهه اخیر نظریه‌های متفاوتی درباره سرشت گزاره‌ها پیشنهاد شده است تا با این ادعا که بازنمایی نمی‌تواند با گزاره شروع شود سازگار باشند. نظریه‌های عمل‌نوع^۴ در باب سرشت گزاره‌ها یکی از این نظریه‌های جدید است.

تمرکز این مقاله بر نظریه‌های عمل‌نوع خواهد بود. به صورت ویژه سؤالی که در این مقاله مورد بررسی قرار می‌گیرد این است که آیا یک نظریه عمل‌نوع می‌تواند به

۱. تأکید در نقل قول از من است.

۲. هنکس در متن اصلی از «نظریه فرگه‌ای» نام می‌برد و نظریه فرگه‌ای را به‌عنوان نماینده نظریه‌های سنتی در نظر می‌گیرد. من برای تأکید بر وجه عام این مسئله و اینکه فقط مختص به نظریه فرگه‌ای نیست، «نظریه‌های سنتی» را جایگزین «نظریه فرگه‌ای» کرده‌ام.

۳. هنکس در اینجا از اصطلاح «شرایط صدق» استفاده کرده است. نکته اما این است که با توجه با سیاق بحث هنکس می‌توان اصطلاح «شرایط صدق» را با «بازنمایی‌گری» جایگزین کرد، بی‌آنکه محتوای بحث هنکس دست‌خوش تغییر شود.

4. act-type theories





نحو رضایت‌بخشی ویژگی بازنمایی گزاره‌ها را تبیین کند یا خیر؟ این مقاله برای پاسخ به این سؤال چنین مسیری را طی خواهد کرد: ابتدا دو تقریر اصلی نظریه عمل‌نوع معرفی و توضیح داده خواهد شد که هر یک از این دو تقریر چگونه بازنمایی‌گر بودن گزاره را تبیین می‌کنند. سپس اصلی‌ترین نقاط قوت و ضعف هر تقریر مورد بحث قرار خواهد گرفت. در نهایت توضیح داده خواهد شد که به واسطه نقاط ضعفی که هر تقریر دارد، هیچ‌یک از این دو تقریر نمی‌تواند به‌عنوان یک نظریه کاملاً موفق عمل‌نوع محسوب شود؛ همچنین بیان می‌شود که یک نظریه عمل‌نوع برای آنکه به‌عنوان نمونه‌ای از یک نظریه کاملاً موفق محسوب شود، باید چه ویژگی‌هایی را برآورده کند.

۱. یک نظریه عمل - نوع چه می‌گوید؟

همان‌طور که در مقدمه اشاره کردم پیش‌فرض اصلی یک نظریه عمل‌نوع این است که یک گزاره نمی‌تواند حامل اولیه و ویژگی بازنمایی باشد و نمی‌تواند از پیش خود و مستقل از عامل، واجد این ویژگی باشد؛ بلکه این عامل است که حامل اولیه و ویژگی بازنمایی است و گزاره به واسطه رابطه‌ای که با عامل برقرار می‌کند، ویژگی بازنمایی را از او اخذ می‌کند. یک نظریه عمل - نوع چه پیشنهادی درباره سرشت گزاره‌ها دارد تا این پیش‌فرض را پاس بدارد؟

مطابق با یک نظریه عمل‌نوع، وقتی یک عامل یک ویژگی را بر یک شیء حمل^۱ می‌کند، آن شیء را به‌مثابه چیزی که واجد آن ویژگی است بازنمایی می‌کند؛ برای مثال فرض کنید که من ویژگی سفیدی را بر میزی که اکنون جلوی من است حمل می‌کنم. در این صورت من این میز را به‌مثابه چیزی که سفید است بازنمایی می‌کنم. حال این گزاره که آن میز سفید است را در نظر بگیریم. مطابق با یک نظریه عمل - نوع، گزاره آن میز سفید است، یک نوع^۲ است که در هر نمونه^۳ آن یک عامل، ویژگی

1. predicate

2. type

3. token

سفیدی را بر آن میز حمل می‌کند. در این تصویر بازنمایی با عامل و عمل حمل او شروع می‌شود: حامل‌های اولیه و ویژگی بازنمایی آن میز به‌مثابه چیزی سفید نمونه‌هایی هستند که در آن نمونه‌ها عامل، ویژگی سفیدی را بر آن میز حمل می‌کند. این گزاره که آن میز سفید است، نوع تمام آن نمونه‌ها است؛ بنابراین ویژگی بازنمایی آن میز به‌مثابه چیزی سفید را از آنها اخذ می‌کند و بدین معنا حامل ثانویه و ویژگی بازنمایی است.

یک عامل چگونه این گزاره که آن میز سفید است را نمونه‌دار می‌کند؟ وقتی عامل می‌گوید که آن میز سفید است یا می‌نویسد که آن میز سفید است یا فکر می‌کند که آن میز سفید است یا حکم^۱ می‌کند که آن میز سفید است یا اخبار^۲ می‌کند که آن میز سفید است یا باور دارد که آن میز سفید است یا تصور^۳ می‌کند که آن میز سفید است و...، ویژگی سفیدی را بر آن میز حمل می‌کند و بنابراین گزاره آن میز سفید است را نمونه‌دار می‌کند.

چرا و چگونه یک عامل می‌تواند توسط عمل حمل دنیا را به نحوی خاص بازنمایی کند؟ برای مثال چرا و چگونه یک عامل با حمل ویژگی سفیدی بر آن میز می‌تواند آن میز را به‌مثابه چیزی که سفید است بازنمایی کند؟ در ادبیات این بحث دو پاسخ متفاوت به این پرسش داده شده است: پاسخ سومز و پاسخ هنکس؛ بنابراین ما دو تقریر متفاوت از نظریه عمل-نوع داریم: تقریر سومز و تقریر هنکس. اسکات سومز^۴ درباره عمل حمل سه ادعا را مطرح می‌کند:

۱. عمل حمل همان عمل فراچنگ آوردن^۵ گزاره است.

۲. عمل حمل یک عمل خنثی^۶ است.

1. judge
2. assert
3. imagine

۴. Soames, 2010, 2014a, 2014b, 2015. نک:

5. entertainment
6. neutral





۳. اینکه یک عامل به واسطهٔ عمل حمل می‌تواند دنیا را به نحو خاصی بازنمایی کند، یک حقیقت اولیه^۱ و بنابراین غیرقابل تبیین است.

با ادعای اول شروع می‌کنیم و یک نظریهٔ سنتی مانند نظریهٔ فرگه‌ای را در باب سرشت گزاره‌ها در نظر می‌گیریم. مطابق با نظریهٔ فرگه‌ای گزاره یک هویت انتزاعی است و فرگه به لحاظ هستی‌شناختی گزاره را متعلق به قلمرو سوم می‌داند (من در ادامه برای سادگی خواهم گفت که گزارهٔ فرگه‌ای در جهان افلاطونی واقع است). حال گزارهٔ آن میز سفید است را در نظر می‌گیریم. ما می‌توانیم واجد گرایش‌های متفاوتی نسبت به این گزاره باشیم: می‌توانیم به این گزاره باور داشته باشیم، امید داشته باشیم و گرایش باور را در نظر بگیرید. در تصویر فرگه‌ای برای آنکه بتوانیم به گزارهٔ آن میز سفید است باور داشته باشیم، نخست باید با آن گزاره که در جهان افلاطونی است در رابطه قرار بگیریم. این ارتباط از طریق رابطهٔ فراچنگ آوردن میسر می‌شود. ما با تأمل در باب گزاره و فهمیدن^۲ آن، آن گزاره را فراچنگ می‌آوریم و پس از آن می‌توانیم به آن گزاره باور بیابیم. مطابق با نظر سومز ما در یک نظریهٔ عمل‌نوع همچنان نیازمند آن هستیم که گزاره را فراچنگ آوریم. اما نکته این است که همان‌طور که سرشت گزاره در یک نظریهٔ عمل‌نوع متفاوت از سرشت آن در یک نظریهٔ فرگه‌ای است، جنس رابطهٔ فراچنگ آوردن در یک نظریهٔ عمل‌نوع هم متفاوت از جنس آن رابطه در یک نظریهٔ فرگه‌ای است. در یک نظریهٔ فرگه‌ای، گزاره یک هویت انتزاعی در جهان افلاطونی است که ما با تفکر و فهم گزاره آن را فراچنگ می‌آوریم؛ اما در یک نظریهٔ عمل‌نوع گزاره یک نوع است و طبیعی‌ترین شیوهٔ فراچنگ آوردن آن این است که آن را نمونه‌دار کنیم. یک عامل با عمل حمل یک ویژگی بر یک شیء یک گزاره را نمونه‌دار می‌کند؛ بنابراین عمل فراچنگ آوردن در یک نظریهٔ عمل‌نوع، همان عمل حمل است.

1. primitive fact

2. understanding

ادعای دوم به یک معنا نتیجه ادعای اول است. عمل فراچنگ آوردن به معنای فرگه‌ای آن، یک عمل خنثی است. فرض کنید که من گزاره آن میز سفید است را به معنای فرگه‌ای آن فراچنگ آورده باشم. کاری که من کرده‌ام این است که درباره آن گزاره اندیشیده‌ام و آن را فهم کرده‌ام، اما با تفکر و فهم آن گزاره نه متعهد به این شده‌ام که آن میز سفید است و نه متعهد به این شده‌ام که آن میز سفید نیست. تعهد در مرحله بعدی خود را نشان می‌دهد. برای مثال اگر من پس از فراچنگ آوردن آن گزاره باور هم بیابم که آن میز سفید است، آن‌گاه متعهد شده‌ام که آن میز سفید است. ویژگی خنثی بودن عمل فراچنگ آوردن گزاره، برای تقریر سومز نظریه عمل نوع تکرار می‌شود. مطابق با نظر سومز وقتی یک عامل ویژگی سفیدی را بر آن میز حمل می‌کند، نه متعهد می‌شود که آن میز سفید است و نه متعهد می‌شود که آن میز سفید نیست. او با انجام عمل حمل تنها گزاره آن میز سفید است را نمونه‌دار کرده و بنابراین آن را فراچنگ آورده است.



به ادعای سوم سومز پردازیم. مطابق با نظر سومز عمل حمل یک عمل پایه‌ای است؛ بدین معنا که این عمل را نمی‌توان با تکیه بر عمل یا مفهوم دیگری توضیح داد؛ همچنین این حقیقت که یک عامل با عمل حمل دنیا را به نحو خاصی بازنمایی می‌کند نیز یک حقیقت اولیه است؛ بدین معنا که این حقیقت با کمک حقیقت دیگری تبیین نمی‌شود؛ بنابراین در تقریر سومز چستی عمل حمل و بازنمایی گربودن آن آخرین لایه تبیینی ما هستند که از آن پایین‌تر نمی‌رویم.

به نظر می‌رسد که پیتر هنکس^۱ در برابر هر یک از ادعاهای سه‌گانه سومز ادعایی بدیل را مطرح می‌کند که عبارت‌اند از:

۱. عمل حمل همان عمل حکم به گزاره است.
۲. عمل حمل یک عمل الزام‌آور^۲ است.

۱. نک: Hanks, 2007, 2011, 2015.



۳. اینکه یک عامل به واسطهٔ عمل حمل می‌تواند دنیا را به نحو خاصی بازنمایی کند را شاید بتوان با تعهد عامل توضیح داد.

مطابق با ادعای اول وقتی یک عامل ویژگی سفیدی را بر آن میز حمل می‌کند، حکم می‌کند که آن میز سفید است. عمل حکم کردن یک عمل الزام‌آور است؛ یعنی وقتی یک عامل حکم می‌کند که آن میز سفید است، به اینکه آن میز سفید است متعهد می‌شود؛ بنابراین عمل حمل (که همان عمل حکم کردن است) الزام‌آور است و این معنای ادعای دوم هنکس است.

به ادعای سوم هنکس پردازیم. مشاهده کردیم که برای سوزم چستی عمل حمل و بازنمایی گربودن آن آخرین لایهٔ تبیینی است. هنکس این گونه فکر نمی‌کند. او از یک سو عمل حمل را به کمک اعمال و مفاهیم دیگر توضیح می‌دهد و بنابراین در برابر سؤال از چستی عمل حمل یک لایه پایین‌تر می‌رود. او از سویی دیگر سعی می‌کند برای این حقیقت که چرا عامل به کمک عمل حمل می‌تواند دنیا را به نحوی خاص بازنمایی کند، یک تبیین ارائه دهد و بنابراین برای توضیح این حقیقت هم یک لایه پایین‌تر می‌رود.

از نظر هنکس عمل حمل یک عمل طبقه‌بندی^۱ است. وقتی یک عامل ویژگی سفیدی را بر یک شیء مانند آن میز حمل می‌کند، به کمک عمل حمل آن میز را در میان اشیای سفید طبقه‌بندی می‌کند؛ همچنین از نظر هنکس این حقیقت را که چرا یک عامل به کمک عمل حمل می‌تواند دنیا را به نحوی خاص بازنمایی کند، می‌توان با تکیه بر عمل حکم کردن توضیح داد. عمل حکم کردن بر خلاف عمل فراچنگ آوردن، یک عمل بازنمایی‌گر است که ما دلایل مستقلی برای بازنمایی گربودن آن داریم؛ بنابراین اگر یک عامل می‌تواند با عمل حکم کردن دنیا را به نحوی خاص بازنمایی کند، او می‌تواند با عمل حمل (که همان عمل حکم کردن است) نیز دنیا را به نحوی خاص بازنمایی کند.

1. sorting

۲. نقاط قوت و ضعف هر یک از دو تقریر اصلی نظریه عمل - نوع

تقریر سومز دچار دو نقطه ضعف مهم است. اولین نقطه ضعف این تقریر (چنانکه پیشتر دیدیم) آن است که در برابر پرسش از چیستی عمل حمل و چرایی بازنمایی گریز از آن نیازی به پاسخ بیشتر نمی‌بیند. اما همان‌طور که توضیح داده شد تقریر هنکس لایه تبیینی را یک مرحله پیش‌تر می‌برد؛ یعنی هم به پرسش از چیستی عمل حمل و هم به پرسش از چرایی بازنمایی گریز از آن عمل حمل پاسخ‌هایی اطلاع‌دهنده می‌دهد. در نتیجه اگر هر دو تقریر از هر لحاظ دیگر به طور کامل شبیه به یکدیگر باشند، به علت آنکه تقریر هنکس لایه تبیینی را یک مرحله پیش‌تر می‌برد، این تقریر بر تقریر سومز مرجح است.

دومین نقطه ضعف مهم تقریر سومز این است که به نظر می‌رسد مفهوم حمل خشتی یک مفهوم ناسازگار است. برای نشان‌دادن اینکه مفهوم حمل خشتی یک مفهوم ناسازگار است، از دو مثال استفاده می‌کنم.^۱ مثال اول مثال شطرنج است. ما می‌دانیم که قواعدی بر بازی شطرنج حاکم است که از جمله این قواعد یکی این است که مهره فیل در صفحه شطرنج به صورت مایل حرکت می‌کند. حال فرض کنید که من در میانه بازی شطرنج با دوستم مهره فیل را به صورت افقی حرکت دهم. آیا حرکت من نادرست^۲ بوده است؟ پاسخ این است که بستگی دارد. اگر من و دوستم به قواعد حاکم بر بازی شطرنج متعهد باشیم، آن‌گاه این معنادار است که به حرکت‌های من و او نسبت درستی یا نادرستی داده شود و در این حالت خاص حرکت من نادرست بوده است؛ اما اگر ما به قواعد حاکم بر بازی شطرنج متعهد نباشیم، این بی‌معنا است که از درستی یا نادرستی عمل من در حرکت دادن افقی مهره فیل صحبت کنیم. برای مثال فرض کنید که من برای رفع خستگی ذهنی از خواندن یک مقاله فلسفی، شروع کنم مهره‌های



۱. هنکس برای این ادعا که مفهوم حمل خشتی سومزی یک مفهوم ناسازگار است، دو استدلال دارد. برای مشاهده استدلال اول نک: Hanks, 2015, p. 37 و برای مشاهده استدلال دوم نک: Hanks, 2015, p. 39. من در مقاله به صورت مستقیم این دو استدلال را بازگو نکرده‌ام، بلکه سعی کرده‌ام به کمک دو مثال به همان نتیجه‌ای برسیم که هنکس با استدلال‌های خود رسیده است.

2. incorrect



شطرنج را به صورت تصادفی روی صفحه شطرنج حرکت دهم. از آنجا که قصد من شطرنج بازی کردن نیست و به قواعد حاکم بر بازی شطرنج متعهد نیستم، این بی معنا است که وقتی مهره فیل را به صورت افقی حرکت دهم گفته شود که حرکت من نادرست است؛ من قصدی برای دنبال کردن قواعد حاکم بر بازی شطرنج نداشته‌ام و بنابراین صحبت از تخطی از قواعد حاکم بر بازی شطرنج وقتی مهره فیل را به صورت افقی حرکت داده‌ام بی معنا است و بنابراین دادن نسبت درستی یا نادرستی به عمل من (در این مورد مشخص) بی معنا است. نتیجه‌ای که از این مثال می‌گیرم این است که زمانی می‌توان نسبت درستی یا نادرستی به عمل من در شطرنج داد که من به قواعد حاکم بر بازی شطرنج متعهد باشم.

مثال دوم شبیه به مثالی است که خود هنکس می‌زند.^۱ فرض کنید که من تعداد زیادی گوی به رنگ‌های گوناگون دارم و می‌خواهم گوی‌های سبز را در یک دسته گرد هم آورم. فرض کنید که من یک گوی قرمز را برداشته و در دسته گوی‌های سبز قرار می‌دهم. آیا عمل من نادرست است؟ دوباره پاسخ این است که بستگی دارد. اگر من هربار که یک گوی را برمی‌دارم و آن را در دسته گوی‌های سبز قرار می‌دهم متعهد به این باشم که آن گوی سبز است، آن‌گاه عمل من می‌تواند درست یا نادرست باشد. برای مثال در حالت اخیر که من گوی قرمزی را برداشته‌ام و آن را در دسته گوی‌های سبز قرار داده‌ام، اگر متعهد به این بوده باشم که این گوی سبز است، آن‌گاه عمل من نادرست است؛ اما اگر من چنین تعهدی نداشته باشم، نسبت درستی یا نادرستی به عمل من بی معنا است. فرض کنید من بدون هیچ تعهدی و فقط برای وقت گذرانی گوی‌ها را یکی‌یکی برداشته و همین‌طور تصادفی برخی از آنها را در یک دسته قرار می‌دهم. فرض کنید که از اتفاق تمام گوی‌هایی که تا الان در این دسته گرد هم آمده‌اند به رنگ سبز هستند. حال فرض کنید که من گوی دیگری را برمی‌دارم که قرمز است و همین‌طور تصادفی آن را در دسته گوی‌های جداشده پرتاب می‌کنم. واضح است که

۱. نک: Hanks, 2019, p. 1388

این بی معنا است که بگوییم از آنجا که گوی اخیر سبز نبوده است، بنابراین عمل من یک عمل نادرست است. درستی و نادرستی زمانی به عمل من نسبت داده می شود که من وقتی گویی را برداشته و آن را در دسته گوی های سبز قرار می دهم، متعهد باشم که آن گوی سبز است.

عمل حمل شبیه به این دو مثال (و به صورت ویژه شبیه به مثال دوم) است. وقتی من ویژگی سبز بودن را بر یک گوی حمل می کنم، عمل من درست (به معنای صادق) یا نادرست (به معنای کاذب) است؛ زیرا همان طور که پیشتر دیدیم نمونه های عمل حمل حامل های اولیه صدق و کذب هستند. برای آنکه بتوان صفت درستی یا نادرستی را به عمل حمل نسبت داد، باید این عمل یک عمل الزام آور باشد. فرض کنید که عامل ویژگی سبز بودن را بر گویی حمل می کند که قرمز است. تنها زمانی می توان به عمل او نسبت درستی یا نادرستی (و در این مورد مشخص نادرستی) داد که او با حمل ویژگی سبز بودن به گوی، به اینکه گوی سبز است متعهد باشد. اگر او بدون تعهد و همین طور تصادفی ویژگی سبز بودن را به گوی قرمز نسبت دهد، صحبت از درستی یا نادرستی عمل او بی معنا است. عمل حمل خنثی از یک سو عملی است که به آن صفت های درستی یا نادرستی را نسبت می دهیم و از سوی دیگر خنثی است. این امکان پذیر نیست: یا عمل حمل الزام آور است و چون الزام آور است می توان صفت های درستی یا نادرستی را به آن نسبت داد یا عمل حمل خنثی است و چون خنثی است نمی توان صفت های درستی یا نادرستی را به آن نسبت داد. عمل حمل خنثی که هم زمان حامل درستی یا نادرستی نیز باشد امکان پذیر نیست و این یعنی مفهوم حمل خنثی سومزی (که افزون بر این حامل درستی یا نادرستی نیز هست) یک مفهوم ناسازگار است. اگر این درست باشد که مفهوم حمل خنثی یک مفهوم ناسازگار است، آن گاه تقریر سومزی در اصل نمی تواند ویژگی بازنمایی گربودن گزاره ها را تبیین کند؛ زیرا هیچ مفهوم ناسازگاری قادر به تبیین هیچ حقیقتی نیست.

تقریر هنکس واجد دو نقطه قوت مهم است. نخست اینکه این تقریر هم به پرسش از چستی عمل حمل و هم به پرسش از چرایی بازنمایی گربودن عمل حمل پاسخ های





اطلاع‌دهنده می‌دهد؛ بنابراین همان‌طور که اشاره شد اگر تقریر سومز و تقریر هنکس از هر جهت دیگر کاملاً شبیه به یکدیگر باشند، تقریر هنکس بر تقریر سومز مرجح است. دوم اینکه این تقریر عمل حمل را یک عمل الزام‌آور در نظر می‌گیرد و بنابراین دیگر دچار ناسازگاری مفهومی حمل خنثی سومزی نیست.

اما این تمام ماجرا نیست. تقریر هنکس دچار نقطه‌ضعف مهمی است که تقریر سومز فاقد آن است. برای مشاهده نقطه‌ضعف تقریر هنکس و نقطه‌قوت تقریر سومز با توضیح یک مسئله که آن را «مسئله بازنمایی‌های غیر الزام‌آور» می‌نامم شروع می‌کنم. مسئله بازنمایی‌های غیر الزام‌آور شامل سه مسئله خردتر است که عبارت‌اند از:

– مسئله تظاهر:^۱ فرض کنید که یک بازیگر تئاتر بر روی صحنه به‌عنوان بخشی از اجرای نقش خود فریاد می‌کشد که هیتلر یک قهرمان است. او با گفتن اینکه هیتلر یک قهرمان است، ویژگی قهرمان بودن را بر هیتلر حمل کرده است. بازیگر بر روی صحنه تئاتر مشغول ایفای نقش است. او می‌تواند باور داشته باشد که هیتلر یک جنایت‌کار جنگی است، ولی به‌عنوان بخشی از ایفای نقش خود بگوید که هیتلر یک قهرمان است؛ بنابراین بازیگر با گفتن اینکه هیتلر یک قهرمان است متعهد نمی‌شود که هیتلر یک قهرمان است. در تقریر سومز عمل حمل یک عمل خنثی است و بنابراین بازیگر می‌تواند بدون تعهد به قهرمان بودن هیتلر، ویژگی قهرمان بودن را بر هیتلر حمل کند. در تقریر هنکس عمل حمل یک عمل الزام‌آور است و وقتی بازیگر ویژگی قهرمان بودن را بر هیتلر حمل می‌کند، متعهد می‌شود که هیتلر قهرمان است؛ بنابراین تقریر هنکس نیازمند توضیح این مسئله است که چگونه حمل یک عمل الزام‌آور است، ولی عمل حملی که بازیگر بر روی صحنه تئاتر انجام می‌دهد الزام‌آور نیست. این مسئله را مسئله تظاهر می‌نامیم.^۲

1. the problem of pretense

۲. مسئله تظاهر یک مسئله عام است که مصداق‌های متنوعی دارد. مثال بازیگر بر روی صحنه تئاتر یک مصداق از این مسئله عام است.

– مسئله فرگه-گیچ^۱: فرض کنید که من اظهار می‌کنم که اگر هیتلر قهرمان بود، آن‌گاه خودکشی نمی‌کرد. من با اظهار این جمله شرطی هم ویژگی قهرمان بودن را بر هیتلر حمل کرده‌ام و هم ویژگی خودکشی نکردن را بر او. از سوی دیگر من با اظهار این جمله شرطی نه متعهد شده‌ام که هیتلر قهرمان است و نه متعهد شده‌ام که او خودکشی نکرده است؛ برعکس من هم باور دارم (و بنابراین متعهد هستم) که او یک جنایت‌کار جنگی است و هم باور دارم (و بنابراین متعهد هستم) که او خودکشی کرده است. تقریر سومز با نبود تعهد من هنگام اظهار شرطی سازگار است؛ زیرا در این تقریر حمل یک عمل خنثی است. اما تقریر هنکس با نبود تعهد من هنگام اظهار شرطی ناسازگار است؛ زیرا در این تقریر حمل یک عمل الزام‌آور است؛ بنابراین تقریر هنکس نیازمند توضیح این مسئله است که چگونه حمل یک عمل الزام‌آور است، ولی عمل حملی که من هنگام اظهار یک شرطی انجام می‌دهد الزام‌آور نیست. این مسئله را مسئله فرگه-گیچ بنامیم.^۲

– مسئله تصور کردن^۳: عمل تصور کردن یک عمل بازنمایی‌گر است. وقتی من تصور می‌کنم که هیتلر یک قهرمان است، او را به مثابه شخصی که قهرمان است بازنمایی کرده‌ام. در نظریه عمل‌نوع این عمل حمل است که بازنمایی را توضیح می‌دهد و معنای ادعای اخیر این است که عمل تصور کردن یک عمل بازنمایی‌گر است؛ زیرا عمل تصور کردن شامل عمل حمل است. وقتی من تصور می‌کنم که هیتلر یک قهرمان است، ویژگی قهرمان بودن را بر هیتلر حمل می‌کنم

1. the Frege-Geach problem

۲. درباره مسئله فرگه-گیچ اشاره به دو نکته مفید است: نکته اول اینکه اصل ایده مطرح شده در این مسئله متعلق به فرگه است، ولی این اندیشه با مقاله گیچ (Geach, 1965) مشهور شده است و بنابراین فیلسوفان برای اشاره به آن از عنوان «فرگه-گیچ» استفاده می‌کنند. نکته دوم اینکه این مسئله به صورت‌های گوناگونی بیان می‌شود و منحصر در اظهار شرطی‌ها نیست؛ برای مثال اگر من اظهار کنم که یا هیتلر قهرمان است یا بسیار کودن، با آنکه ویژگی قهرمان بودن را بر هیتلر حمل کرده‌ام، همچنان متعهد نشده‌ام که او قهرمان است.

3. the problem of imagining





و به طور دقیق به واسطه این عمل حمل است که هیتلر را چونان کسی که قهرمان است بازنمایی می‌کنم. از سوی دیگر عمل تصور کردن (بر خلاف عمل حکم کردن یا حالت ذهنی باور یافتن) یک عمل الزام‌آور نیست. وقتی من تصور می‌کنم که هیتلر یک قهرمان است، به قهرمان بودن هیتلر متعهد نمی‌شوم؛ بنابراین وقتی من تصور می‌کنم که هیتلر یک قهرمان است، از سویی ویژگی قهرمان بودن را بر هیتلر حمل می‌کنم و از سوی دیگر به اینکه هیتلر قهرمان است متعهد نمی‌شوم. تقریر سومز با نتیجه‌گیری اخیر سازگار است؛ زیرا عمل حمل در این تقریر یک عمل خنثی است. اما تقریر هنکس با نتیجه‌گیری اخیر ناسازگار است؛ زیرا عمل حمل در این تقریر یک عمل الزام‌آور است؛ بنابراین تقریر هنکس نیازمند توضیح این مسئله است که چگونه عمل حمل یک عمل الزام‌آور است، ولی عمل حملی که من در عمل تصور کردن انجام می‌دهم الزام‌آور نیست.^۱

هنکس برای پاسخ به مسئله بازنمایی‌های غیر الزام‌آور (یعنی مسئله‌های تظاهر، فرگه-گیچ و تصور کردن) از مفهوم لغو کردن^۲ استفاده می‌کند. ادعای هنکس این است که در هر سه مسئله پیش گفته قوت حکمی^۴ عمل حمل لغو می‌شود. وقتی یک بازیگر بر روی صحنه تئاتر می‌گوید که هیتلر یک قهرمان است، ویژگی قهرمان بودن را بر هیتلر حمل می‌کند، ولی به علت حضور بازیگر در بافت^۵ صحنه تئاتر،^۶ قوت حکمی عمل حمل بازیگر لغو می‌شود و بنابراین او با عمل حمل خود حکم نمی‌کند که هیتلر یک

۱. توجه کنیم که این مسئله نیز یک مسئله عام است. بدین معنا که آنچه را که درباره عمل تصور کردن گفته شد می‌توان درباره هر عمل بازنمایی‌گری که الزام‌آور نیست تکرار کرد؛ برای مثال اگر عمل فرض کردن یک عمل بازنمایی‌گر و غیر الزام‌آور باشد (که به نظر می‌رسد هست)، مسئله تصور کردن را می‌توان درباره عمل اخیر نیز تکرار کرد. من برای سادگی، بحث را محدود به عمل تصور کردن کرده‌ام.

2. cancellation

۳. نک: Hanks, 2011, 2015, 2019

4. the judgmental force

5. context

۶. یعنی در بافت تئاتر، قرینه‌ای وجود دارد برای خنثی‌بودن حملی که در این بافت انجام می‌شود.

قهرمان است و بنابراین به قهرمان بودن هیتلر متعهد نمی‌شود. وقتی من اظهار می‌کنم که اگر هیتلر یک قهرمان بود، آن‌گاه خودکشی نمی‌کرد، هم ویژگی قهرمان بودن را بر هیتلر حمل می‌کنم و هم ویژگی خودکشی نکردن را. اما به علت حضور عملگر «اگر ... آن‌گاه ...»، قوت حکمی عمل‌های حمل من لغو می‌شود و بنابراین من با عمل‌های حمل خود نه حکم می‌کنم که هیتلر یک قهرمان است و نه حکم می‌کنم که او خودکشی نکرده است؛ بنابراین من نه متعهد به قهرمان بودن هیتلر می‌شوم و نه متعهد به خودکشی نکردن او. وقتی من تصور می‌کنم که هیتلر یک قهرمان است و ویژگی قهرمان بودن را بر هیتلر حمل می‌کنم. اما به علت حضور عمل تصور کردن، قوت حکمی عمل حمل من لغو می‌شود؛ بنابراین من با عمل حمل خود به اینکه هیتلر قهرمان است متعهد نمی‌شوم.

آیا راه حل مبتنی بر مفهوم لغو کردن، یک راه حل رضایت‌بخش است؟ به نظر نمی‌رسد. وقتی قوت حکمی عمل حمل کردن لغو می‌شود چه اتفاقی می‌افتد؟ اولین پاسخ این است که کل عمل حمل کردن لغو می‌شود. به عبارت دیگر منظور از حمل لغوشده چیزی نیست جز فقدان حمل. وقتی یک بازیگر روی صحنه تئاتر می‌گوید که هیتلر یک قهرمان است، عمل حمل و ویژگی قهرمان بودن بر هیتلر لغو می‌شود؛ بدین معنی که بازیگر آن ویژگی را بر هیتلر حمل نمی‌کند. وقتی من اظهار می‌کنم که اگر هیتلر قهرمان بود، آن‌گاه خودکشی نمی‌کرد، عمل حمل و ویژگی قهرمان بودن بر هیتلر و عمل حمل و ویژگی خودکشی نکردن بر هیتلر لغو می‌شود؛ بدین معنی که من نه ویژگی قهرمان بودن را بر هیتلر حمل می‌کنم و نه ویژگی خودکشی نکردن را بر او؛ همچنین وقتی من تصور می‌کنم که هیتلر یک قهرمان است نیز ویژگی قهرمان بودن را بر هیتلر حمل نمی‌کنم.

اما این پاسخی رضایت‌بخش نیست؛ زیرا در هر سه حالت بازنمایی وجود دارد، ولی در فقدان عمل حمل نمی‌توان این بازنمایی را توضیح داد. وقتی بازیگر روی صحنه تئاتر می‌گوید که هیتلر یک قهرمان است، هیتلر را به‌مثابه کسی که قهرمان است بازنمایی می‌کند. در غیاب عمل حمل یک متعهد به نظریه عمل - نوع نمی‌تواند بازنمایی گریه کردن





عمل بازیگر را توضیح دهد؛ همچنین وقتی من اظهار می‌کنم که اگر هیتلر یک قهرمان بود، آن‌گاه خودکشی نمی‌کرد یا وقتی تصور می‌کنم که هیتلر یک قهرمان است، مشغول بازنمایی هیتلر به‌مثابه یک قهرمان هستم و در غیاب عمل حمل نمی‌توانم بازنمایی گربودن اظهار یا تصور من را توضیح دادم؛ بنابراین این ادعا که معنای حمل لغوشده چیزی نیست جز فقدان حمل، پذیرفتنی نیست.

اما شاید پاسخ دومی هم وجود داشته باشد. وقتی می‌گوییم که قوت حکمی عمل حمل کردن لغو شده است، منظورمان فقدان عمل حمل نیست. عمل حمل کردن دارای دو جزء است: یک جزء خنثی و یک جزء الزام‌آور. معنای لغوشدن قوت حکمی عمل حمل کردن این است که جزء الزام‌آور این عمل لغو شده است؛ بنابراین به واسطه آنکه هنوز جزء خنثی این عمل باقی مانده است، می‌توانم بازنمایی گربودن گفته بازیگر روی صحنه تئاتر، اظهار یک شرطی توسط من یا عمل تصور کردن من را توضیح دادم.

اما حتی این پاسخ هم رضایت‌بخش نیست. معنای پاسخ اخیر این است که جزء خنثی عمل حمل می‌تواند ویژگی بازنمایی‌گری را توضیح دهد و این دقیقاً ادعای سومز است؛ بنابراین با این پاسخ هنکس از تقریر خود دست کشیده است و در عمل تقریر سومز را پذیرفته است. اما همان‌طور که دیدیم تقریر سومز دارای نقاط ضعف مهمی بود که پذیرش آن را با مشکل مواجه می‌کند. در نتیجه به نظر می‌رسد با راه حل مبتنی بر مفهوم لغو کردن، نمی‌توان مسئله بازنمایی‌های غیر الزام‌آور را حل کرد.^۱

۳. یک نظریه موفق عمل‌نوع

آیا هیچ‌یک از دو تقریر اصلی نظریه عمل‌نوع، یعنی تقریر سومز و تقریر هنکس می‌تواند به‌عنوان نمونه‌ای از یک نظریه کاملاً موفق عمل‌نوع در نظر گرفته شود؟ در

۱. برای مشاهده استدلال‌هایی شبیه به آنچه که در متن علیه مفهوم لغو کردن هنکس بیان شده نک:

Jespersen, 2012; Reiland, 2013, Hom, and Schwartz, 2013.

این بخش می‌خواهم با عطف توجه به نقاط ضعفی که در بخش سوم برای هر یک از این دو تقریر برشمردم به این سؤال پاسخ منفی دهم.

همان‌طور که در بخش سوم دیدیم تقریر سومز دچار دو نقطه ضعف مهم است. اولین نقطه ضعف تقریر سومز این است که در این تقریر پاسخی اطلاع‌دهنده به چیستی عمل حمل و به چرایی بازنمایی گربودن حمل داده نمی‌شود؛ بلکه این حقیقت که عمل حمل یک عمل بازنمایی‌گر است، به‌عنوان یک حقیقت اولیه و غیر قابل تبیین در نظر گرفته می‌شود. اکنون فرض کنید که یک مدافع نظریه‌های سنتی ادعا کند که این حقیقت که گزاره واجد ویژگی بازنمایی است، یک حقیقت اولیه است. در این حال وقتی سومز و مدافع نظریه‌های سنتی در برابر این پرسش قرار می‌گیرند که چرا گزاره واجد ویژگی بازنمایی است، چنین پاسخ می‌دهند:

– پاسخ سومز: گزاره واجد ویژگی بازنمایی است؛ زیرا نمونه‌های عمل حمل واجد ویژگی بازنمایی هستند و اینکه نمونه‌های عمل حمل واجد ویژگی بازنمایی هستند، یک حقیقت اولیه است.

– پاسخ مدافع نظریه‌های سنتی: گزاره واجد ویژگی بازنمایی است و این حقیقت که گزاره واجد ویژگی بازنمایی است، یک حقیقت اولیه است.

همان‌طور که ملاحظه می‌کنیم تا آنجا که به تبیین چرایی بازنمایی گربودن گزاره‌ها بر می‌گردد، پاسخ سومز پیشرفت درخوری را نسبت به پاسخ مدافع نظریه‌های سنتی رقم نزده است. در نتیجه اگر نظریه‌های سنتی نمی‌توانند بازنمایی گربودن گزاره‌ها را به نحوی رضایت‌بخش تبیین کنند، تقریر سومز هم تبیین رضایت‌بخشی ارائه نمی‌کند.

اما دلیل مهم‌تر به دومین نقطه ضعف مهم تقریر سومز بر می‌گردد. همان‌طور که پیشتر دیدیم مفهوم حمل خنثی سومزی یک مفهوم ناسازگار است. هیچ مفهوم ناسازگاری قادر به تبیین هیچ پدیده‌ای نیست؛ بنابراین تقریر سومز با تکیه بر مفهوم ناسازگار از عمل حمل نمی‌تواند بازنمایی گربودن عمل حمل و در نهایت بازنمایی گربودن گزاره‌ها را تبیین کند.





نه تنها تقریر سومز، بلکه تقریر هنکس نیز نمی‌تواند به‌عنوان یک نمونه به‌طور کامل موفق موفقی نظریه عمل‌نوع در نظر گرفته شود. در تقریر هنکس آن چیزی که باعث مشکل می‌شود عمل حملی است که لغو شده است. همان‌طور که پیشتر دیدیم برای هنکس عمل حمل، یک عمل الزام‌آور است؛ ولی ما پدیده‌هایی داریم که در آن عمل حمل انجام می‌شود ولی این عمل حمل برای عامل آن الزام‌آور نیست. در بخش سوم مشاهده کردیم که هنکس برای تبیین این پدیده‌ها از مفهوم حمل لغوشده استفاده می‌کند. برای آنکه تقریر هنکس یک نمونه کاملاً موفق از نظریه عمل‌نوع باشد، او باید بتواند توضیح دهد که یک عامل چگونه توسط عمل حملی که لغو شده است می‌تواند دنیا را به نحو خاصی بازنمایی کند. مشکل اما این است که هنکس قادر به چنین توضیحی نیست؛ زیرا همان‌طور که در بخش سوم دیدیم هنکس تفسیری رضایت‌بخش از عمل حملی که لغو شده است به دست نمی‌دهد.

اما اگر هیچ‌یک از تقریرهای سومز و هنکس نمی‌توانند به‌عنوان یک نمونه کاملاً موفق از نظریه عمل‌نوع در نظر گرفته شوند، یک نظریه عمل‌نوع باید واجد چه ویژگی‌هایی باشد تا ما بتوانیم آن را به‌عنوان یک نظریه موفق محسوب کنیم؟ با عطف توجه به نقاط قوت و ضعفی که برای تقریرهای سومز و هنکس بر شمرده شد، می‌توان به این سؤال این‌گونه پاسخ داد که یک نظریه موفق عمل‌نوع باید واجد ویژگی‌های زیر باشد:

۱. یک نظریه موفق عمل‌نوع باید به پرسش از چیستی عمل حمل و چرایی بازنمایی‌گر بودن آن پاسخی اطلاع‌دهنده بدهد. به صورت ویژه باید این حقیقت که چرا عمل حمل واجد ویژگی بازنمایی است و عامل با کمک عمل حمل می‌تواند دنیا را به نحوی خاص بازنمایی کند تبیین شود.
۲. در یک نظریه موفق عمل‌نوع عمل حمل نمی‌تواند یک عمل خنثی باشد؛ زیرا مفهوم حمل خنثی یک مفهوم ناسازگار است. به عبارت دیگر در یک نظریه موفق عمل‌نوع، عمل حمل یک عمل الزام‌آور است.
۳. در یک نظریه موفق عمل‌نوع باید برای پدیده‌هایی که در آن عامل عمل حمل را

انجام می‌دهد، ولی در عین حال این عمل برای او الزام‌آور نیست، تبیین رضایت‌بخش ارائه شود. این تبیین می‌تواند به دو شکل باشد: یا بدون نیاز به مفهومی مانند مفهوم لغوکردن این پدیده‌ها را توضیح دهیم^۱ و یا اگر مانند هنکس با تکیه بر مفهوم لغوکردن این پدیده‌ها را توضیح می‌دهیم، تفسیری رضایت‌بخش از حمل لغوشده به دست دهیم. تفسیری که در آن به نحو رضایت‌بخشی توضیح داده می‌شود که چگونه یک عامل توسط حملی که لغو شده است دنیا را به نحو خاصی بازنمایی می‌کند.^۲

نتیجه‌گیری

اصلی‌ترین انگیزه یک فیلسوف متعهد به نظریه عمل‌نوع در تعهد به این نظریه خاص در باب سرشت گزاره‌ها این است که به نحوی رضایت‌بخش تبیین کند که چرا و چگونه گزاره‌ها دنیا را به نحو خاص بازنمایی می‌کنند. فیلسوف متعهد به نظریه عمل‌نوع با تکیه بر عمل حمل کردن یک ویژگی بر یک شیء سعی در تبیین این موضوع دارد؛ بنابراین مهم‌ترین وظیفه او این است که به نحوی رضایت‌بخش توضیح دهد که چرا و چگونه یک عامل با عمل حمل یک ویژگی بر یک شیء می‌تواند دنیا را به نحو خاص بازنمایی کند.

من در این مقاله سعی کردم نشان دهم که هیچ‌یک از دو تقریر سومز و هنکس یک تقریر کاملاً موفق از نظریه عمل‌نوع نیست؛ زیرا هیچ‌یک از دو تقریر نتوانسته است به

۱. ایندرک ریلند (Reiland, 2019) سعی کرده است که تقریر جدیدی از نظریه عمل‌نوع پیشنهاد دهد که در آن عمل حمل یک عمل الزام‌آور است، ولی می‌توان مسئله بازنمایی‌های غیر الزام‌آور را بدون نیاز به مفهوم لغوکردن حل کرد. اینکه تقریر ریلند تا چه اندازه موفق است، محل بحث این مقاله نیست.

۲. هنکس (Hanks, 2015, 2019) تقریر جدیدی از مفهوم لغوکردن به دست می‌دهد و سعی می‌کند که از این تقریر جدید در برابر نقدهایی که به مفهوم لغوکردن می‌شود دفاع کند. ریلند (Reiland, 2019) تقریر جدید هنکس را همچنان فاقد رضایت‌بخشی می‌یابد؛ همچنین رکاناتی (Recanati, 2019) نیز سعی می‌کند مفهوم جدیدی از عمل لغوکردن به دست دهد تا نقدهای پیش‌گفته بر این مفهوم جدید وارد نشود. اینکه تلاش‌های هنکس و رکاناتی تا چه اندازه موفق است محل بحث این مقاله نیست.



این سؤال که یک عامل چگونه با عمل حمل می‌تواند دنیا را به نحوی خاص بازنمایی کند پاسخی رضایت‌بخش دهد؛ همچنین با تکیه بر نقاط قوت و ضعفی که برای هر یک از دو تقریر اصلی نظریه عمل‌نوع برشمردم نشان دادم که یک نظریه عمل‌نوع باید واجد چه ویژگی‌هایی باشد تا به‌عنوان یک نظریه موفق عمل‌نوع محسوب شود.



فهرست منابع

1. Bealer, George. (1979). Theories of Properties, Relations, and Propositions, *Journal of Philosophy*, 76, pp. 634-648.
2. Bealer, George. (1982). *Quality and Concept*, Oxford: Clarendon Press.
3. Bealer, George. (1993). A Solution to Frege's Puzzle, In *Philosophical Perspectives* (Volume 7: Language and Logic). (pp. 17-60), Atascadero, CA: Ridgeview Publishing Company.
4. Bealer, George. (1998). Propositions, *Mind*, 107, pp. 1-32.
5. Frege, Gottlob. (1892). On Sinn and Bedeutung, In Beaney (1997), pp. 71-151.
6. Frege, Gottlob. (1918). Thought, In Beaney (1997), pp. 325-346.
7. Geach, P.T. (1965). Assertion, *The Philosophical Review*, 74, pp. 449-65.
8. Hanks, Peter. (2007). The Content-Force Distinction, *Philosophical Studies*, 134(2), pp. 141-163.
9. Hanks, Peter. (2011). Structured Propositions as Types, *Mind*, 120, pp. 11-52.
10. Hanks, Peter. (2015). *Propositional Content*, Oxford: Oxford University of Press.
11. Hanks, Peter. (2019). On Cancellation, *Synthese*, 196(4), pp. 1385-1402.
12. Hom, Christopher and Jeremy Schwartz. (2013). Unity and the Frege-Geach Problem, *Philosophical Studies*, 163, pp. 15-24.
13. Jespersen, Bjørn. (2012). Recent Work On Structured Meaning and Propositional Unity, *Philosophy Compass*, 7(9), pp. 620-630.
14. King, Jeffrey. (1994). Can Propositions be Naturalistically Acceptable?, In French, Uehling, and Wettstein (1994), pp. 53-75.
15. King, Jeffrey. (1995). Structured Propositions and Complex Predicates, *Noûs*, 29, pp. 35-516.
16. King, Jeffrey. (1996). Structured Propositions and Sentence Structure, *Journal of Philosophical Logic*, 25, pp. 495-521.



17. King, Jeffrey. (2002). Designating Propositions, *The Philosophical Review*, 111, pp. 71–341.
18. King, Jeffrey. (2007). *The Nature and Structure of Content*, Oxford: Oxford University Press.
19. Menzel, Christopher. (1993). The Proper Treatment of Predication in Fine-grained Intensional Logic, In *Philosophical Perspectives*, 7, Language and Logic, pp. 61–87, Atascadero, CA: Ridgeview Publishing Company.
20. Recanati, François. (2019). Force Cancellation, *Synthese*, 196(4), pp. 1403-1424.
21. Reiland, Indrek. (2013). Propositional Attitudes and Mental Acts, *Thought*, 1, pp. 239–45.
22. Reiland, Indrek. (2019). Predication and the Frege-Geach Problem, *Philosophical Studies*, 176(1), pp. 141-159.
23. Richard, Mark. (1990). *Propositional Attitudes: An Essay on Thoughts and How We Ascribe Them*, Cambridge: Cambridge University Press.
24. Russell, Bertrand. (1903). *Principles of Mathematics*, New York: Norton.
25. Russell, Bertrand. (1905). On Denoting, *Mind*, 14(56), pp. 479-473.
26. Salmon, Nathan. (1986a). *Frege's Puzzle*, Cambridge: MIT Press/Bradford Books.
27. Salmon, Nathan. (1986b). Reflexivity, *Notre Dame Journal of Formal Logic*, 27(3), pp. 401–429.
28. Salmon, Nathan. (1989a). Illogical Belief, *Philosophical Perspectives*, 3, Philosophy of Mind and Action Theory, Atascadero, CA: Ridgeview Publishing Company, pp. 243–285.
29. Salmon, Nathan. (1989b). *Tense and Singular Propositions*, In *Themes from Kaplan, Almog, Wettstein, Perry*. (eds.), Oxford: Oxford University Press, pp. 391–392.
30. Soames, Scott. (1985). Lost Innocence, *Linguistics and Philosophy*, 8, pp. 59–71.
31. Soames, Scott. (1987). Direct Reference, Propositional Attitudes, and Semantic Content, *Philosophical Topics*, 15, pp. 47–87.



32. Soames, Scott. (1989). Semantics and Semantic Competence, *Philosophical Perspectives*, 3, Philosophy of Mind and Action Theory, Atascadero, CA: Ridgeview Publishing Company, pp. 575–596.
33. Soames, Scott. (2010). *What is Meaning?*, Princeton: Princeton University Press.
34. Soames, Scott. (2014a). *Cognitive Propositions*, In King, Jeffrey, Scott Soames and Jeff Speaks, pp. 91-124.
35. Soames, Scott. (2014b). *Clarifying and Improving the Cognitive Theory*, In King, Jeffrey, Scott Soames and Jeff Speaks, pp. 226-244.
36. Soames, Scott. (2015). *Rethinking Language, Mind, and Meaning*, Princeton: Princeton University Press.
37. Stalnaker, Robert. (1987). *Inquiry*, Cambridge, MA: MIT Press.
38. Stalnaker, Robert. (1999). *Context and Content*, Oxford University Press, New York: Oxford University Press.
39. Stalnaker, Robert. (2003). *Ways a World Might Be*, New York: Oxford University Press.
40. Strawson, Peter F. (1950). On Referring, *Mind*, 59(235), pp. 320-344.
41. Zalta, Edward N. (1983). *Abstract Objects: An Introduction to Axiomatic Metaphysics*, Dordrecht: D. Reidel.
42. Zalta, Edward N. (1988). *Intensional Logic and the Metaphysics of Intentionality*, Cambridge, MA: MIT Press.



References

1. Bealer, G. (1979). Theories of Properties, Relations, and Propositions. *The Journal of Philosophy*, 76(11), pp. 634-648.
2. Hanks, P. (2015). *Propositional Content*. Oxford: Oxford University of Press.
3. Hanks, P. (2019). On Cancellation. *Synthese*, 196(4), pp. 1385-1402.
4. Hom, C. and Jeremy S. (2013). Unity and the Frege-Geach Problem. *Philosophical Studies*, 163, pp. 15-24.
5. Jespersen, B. (2012). Recent Work on Structured Meaning and Propositional Unity. *Philosophy Compass*, 7(9), pp. 620-630.
6. King, J. (1994). Can Propositions be Naturalistically Acceptable? *Midwest Studies in Philosophy*, 19, pp. 53-75.
7. King, J. (1995). Structured Propositions and Complex Predicates. *Noûs*, 29, pp. 35-516.
8. King, J. (1996). Structured Propositions and Sentence Structure. *Journal of Philosophical Logic*, 25, pp. 495-521.
9. King, J. (2002). Designating Propositions. *The Philosophical Review*, 111, pp. 71-341.
10. King, J. (2007). *The Nature and Structure of Content*. Oxford: Oxford University Press.
11. Menzel, C. (1993). The Proper Treatment of Predication in Fine-grained Intensional Logic. *Philosophical Perspectives*, 7, pp. 61-87.
12. Bealer, G. (1982). *Quality and Concept*. Oxford: Clarendon Press.
13. Recanati, F. (2019). Force Cancellation. *Synthese*, 196(4), pp. 1403-1424.
14. Reiland, I. (2013). Propositional Attitudes and Mental Acts. *Thought*, 1, pp. 239-245.
15. Reiland, I. (2019). Predication and the Frege-Geach Problem. *Philosophical Studies*, 176(1), pp. 141-159.
16. Richard, M. (1990). *Propositional Attitudes: An Essay on Thoughts and How We Ascribe Them*. Cambridge: Cambridge University Press.
17. Russell, B. (1903). *Principles of Mathematics*. New York: Norton.



۵۶

نظر
صدر

سال بیست و هشتم، شماره اول (پیاپی ۱۰۹)، بهار ۱۴۰۳

18. Russell, B. (1905). On Denoting. *Mind*, 14(56), pp. 479-473.
19. Salmon, N. (1986a). *Frege's Puzzle*. Cambridge: MIT Press/Bradford Books.
20. Salmon, N. (1986b). Reflexivity. *Notre Dame Journal of Formal Logic*, 27(3), pp. 401-429.
21. Salmon, N. (1989a). Illogical Belief. *Philosophical Perspectives*, 3, pp. 243-285.
22. Salmon, N. (1989b). Tense and Singular Propositions. In A. Wettstein, Perry. (eds.), *Themes from Kaplan* (pp. 391-392). Oxford: Oxford University Press.
23. Bealer, G. (1993). A Solution to Frege's Puzzle. *Philosophical Perspectives*, 7, pp. 17-60.
24. Soames, S. (1985). Lost Innocence. *Linguistics and Philosophy*, 8, pp. 59-71.
25. Soames, S. (1987). Direct Reference, Propositional Attitudes, and Semantic Content. *Philosophical Topics*, 15, pp. 47-87.
26. Soames, S. (1989). Semantics and Semantic Competence. *Philosophical Perspectives*, 3, pp. 575-596.
27. Soames, S. (2010). *What is Meaning?* Princeton: Princeton University Press.
28. Soames, S. (2014a). Cognitive Propositions. In K. Jeffrey, S. Soames and J. Speaks, (pp. 91-124).
29. Soames, S. (2014b). Clarifying and Improving the Cognitive Theory. In King, Jeffrey, Scott Soames and Jeff Speaks (pp. 226-244).
30. Soames, S. (2015). *Rethinking Language, Mind, and Meaning*. Princeton: Princeton University Press.
31. Stalnaker, R. (1987). *Inquiry*. Cambridge, MA: MIT Press.
32. Stalnaker, R. (1999). *Context and Content*. New York: Oxford University Press.
33. Stalnaker, R. (2003). *Ways a World Might Be*. New York: Oxford University Press.
34. Bealer, G. (1998). Propositions. *Mind*, 107, pp. 1-32.
35. Strawson, P. F. (1950). On Referring. *Mind*, 59(235), pp. 320-344.
36. Zalta, E. N. (1983). *Abstract Objects: An Introduction to Axiomatic Metaphysics*. Dordrecht: D. Reidel.



37. Zalta, E. N. (1988). *Intensional Logic and the Metaphysics of Intentionality*. Cambridge, MA: MIT Press.
38. Frege, G. (1892). On Sinn and Bedeutung. In M. Black, Trans. Reprinted in Beaney, M., ed. *The Frege Reader* (pp. 71–151). Cambridge, Mass.: Blackwell.
39. Frege, G. (1997). Thought. In M. Black, Trans. Reprinted in Beaney, M., ed. *The Frege Reader* (pp. 325–346). Cambridge, Mass.: Blackwell.
40. Geach, P. T. (1965). Assertion. *The Philosophical Review*, 74, pp. 449–465.
41. Hanks, P. (2007). The Content-Force Distinction. *Philosophical Studies*, 134(2), pp. 141-163.
42. . Hanks, P. (2011). Structured Propositions as Types. *Mind*, 120, pp. 11–52.

